

بسم . . الرحمن الرحيم

"برهان"
روش تحقیق در فلسفه اسلامی

محمد بیدهندی

"اشاره"

امروزه اهمیت روش تحقیق در علوم بر کسی پوشیده نیست کثیری از حکماء و منطقیین متقدم بر این باور بودند که "برهان" تنها روش تحقیق در علوم فلسفی است. در این نوشتار بر آنیم که تصویر دقیقی از مقوله "برهان" را بنا بر مبنای قوم ارائه داده و به تبیین محدوده و کارایی آن در فلسفه پردازیم.

مسائل فلسفی و متافیزیکی به جهت ماهیت مختص بخود، تنها با روش تعقلی و برهانی قابل بررسی می باشد. روش تجربی در حیطه مسائل فلسفی نمی تواند کارایی داشته باشد چه اینکه هر موضوعی روشی خاص می طلبد. مسائل معقول را با روش

تجربی تناسبی نیست.

بررسی تفصیلی ماهیت مسائل فلسفی نمایانگر این معناست که تنها روش متناسب با موضوعات فلسفی روش برهان و استدلال عقلی است.

احکام فلسفی را می‌توان در دو دسته قرار داد. دسته اول احکامی هستند که از تقسیمات اولیه یا ثانویه وجود خبر می‌دهند مانند وجود یا واجب است یا ممکن، وجود واجب یا بالذات است یا بالغیر؛ وجود ممکن یا جوهر است یا عرض، مثال نخست نمایانگر یکی از تقسیمات اولیه وجود است و دو مثال اخیر از جمله تقسیمات ثانویه وجود است.

دسته دوم احکام فلسفی از نسب تقسیمات وجود یا ویژگیهای یکی از اقسام آن خبر می‌دهد. قوانینی از قبیل توارد علل متعدد بر معلول واحد محال است و یا صدور کثیر از واحد از آن جهت که واحد است محال است، تخلف معلول از علت تامه خود محال است، انتقال اعراض محال است، ترکیب ماده و صورت اتحادی است. اعاده معدوم محال است، همه یا حکایت از روابط وجود یا ویژگیهای یکی از آنها دارد.

این همان معنای کلام حکیمان پیشین است که فلسفه را معرفتی می‌دانستند که از احکام و عوارض کلی وجود بحث می‌کند و مرادشان از احکام کلی، احکامی است که بر وجود، پیش از هرگونه تعین و تشخیص، صادق باشد.

دقت نظر در مسائل فوق می‌رساند که از طریق روش تجربی نمی‌توان به بررسی و پاسخ گویی آنها پرداخت، بدین معنا که این مسائل را نمی‌توان در علوم تجربی مانند فیزیک و شیمی و زیست شناسی جو یا شد، چه اینکه علوم دیگر مانند ریاضیات و جبر و هندسه نیز از بررسی مسائل فوق عاجز و ناتوان هستند.

بنابراین "روش در متافیزیک" برهان و استدلال عقلی است، گرچه طرفداران فلسفه حسی (آمپریسم) خواسته‌اند به نحوی حجیت روش برهان را مخدوش کنند و روش تجربی علمی را به عنوان روش یقینی جایگزین آن کنند.

حقیقت مطلب این است که مخالفت با روش برهان و تعقل در مغرب زمین، ناشی از پیشرفت چشمگیری بود که روش تجربی در شناخت طبیعت و تسخیر آن به همراه

داشت نتیجه این تفکر انکار اعتبار و حجیت روش برهانی و تعقلی در فلسفه شد و تنها فلسفه مورد اعتماد، فلسفه تجربی معرفی گردید. در این زمینه اعتقادات تجربی مذهبان، به نحو بارزی با اعتقادات متکلمین اشعری مذهب شباهت دارد.

در این میان گروهی از پژوهشگران و نویسندگان مسلمان معاصر نیز مبلغ روش تجربی و حسنی بوده و می‌باشند و معتقدند که قرآن در سراسر آیات خود تاکید بر همین روش دارد.

اما همانطور که متذکر شدیم بررسی ماهیت مسائل فلسفی بوضوح می‌رساند که جز با روش تعقلی قابل فحوص و بررسی نیستند؛ البته مطالعه طبیعت و روش تحقیق تجربی می‌تواند ما را تا مرز ماوراء طبیعت پیش ببرد ولی به هیچ عنوان قادر نخواهد بود که به سوالات اساسی فلسفی پاسخ لازم بدهد.

برهان چیست؟

گفتم روش در متافیزیک برهان است؛ برهان قیاسی است متشکل از دو یا چند قضیه یقینی که نتیجه یقینی، بالذات از آنها حاصل آید و به عبارتی نتیجه آن ضرورتاً یقینی باشد.

قابطه منطقیین در تعریف برهان اتفاق نظر دارند.

"برهان قیاسی بود مؤلف از یقینیات تا نتیجه یقینی از اولایم آید بالذات و باضطرار، چه لازم از مقدمات یقینی که مؤلف باشد به تالیفی یقینی، بالذات و اضطرار هم یقینی بود"^۱

قطب الدین شیرازی در درة التاج چنین گفته است:

"و آن قیاسی است که مؤلف باشد از مقدماتی یقینی، از برای انتاج یقینی و یقین حکم است بر حکم تصدیقی بصدق، بر وجهی که ممکن نباشد که زائل شود"^۲

قضایایی که در منطق ارسطویی به عنوان قضایای یقینی شناخته شده‌اند و این صلاحیت را دارند که در مقدمه براهین بکار روند شش دسته‌اند:

اولیات - محسوسات - تجربیات - حدسیات - فطریات - متواترات

۱- اولیات: قضایایی هستند که انسان می‌تواند بخودی خود تصدیق کند و به اصطلاح حکماء تصور صحیح دو طرف قضیه برای تصدیق آن کفایت می‌کند مانند اجتماع نقیضین محال است؛ کل از جزء بزرگتر است.

۲- محسوسات یا مشاهدات: قضایایی هستند که عقل بواسطه حس، بدانها آگاه می‌شود یعنی تصور دو طرف قضیه (موضوع و محمول) کفایت نمی‌کند و حس بر دو قسم است یا حس ظاهر است یا حس باطن. قضایای مُتَّخَذُ از باطن را وجدانیات می‌گویند.

حسیات مانند "این آتش می‌سوزاند" "آفتاب روشن است"

۳- تجربیات: قضایایی هستند که حکم عقل در آنها بواسطه تکرار مشاهدات صورت می‌گیرد. مانند "تازیانه زدن با چوب دردآور است" هر فلزی در اثر حرارت منبسط می‌شود"

۴- حدسیات: قضایایی هستند که حکم عقل در آنها بر اساس حدس قوی صورت می‌گیرد.

مانند "نور ماه از خورشید است"

۵- فطریات: قضایایی هستند که اگر در ذهن حضور یافتند عقل قادر است سریع تصدیق کند چون واسطه آنها بیرون از ذهن نیست بلکه همراه آنهاست.

مانند اینکه می‌گوییم دو نصف چهار است؛ زیرا چهار تقسیم می‌شود به یک عدد دو و عدد دیگری که مساوی آن است. هرگاه عددی تقسیم شود به عددی و بقسم دیگری که مساوی آن است پس آن نصف این عدد خواهد بود.

۶- متواترات: قضایایی هستند که بواسطه اخبار تعداد زیادی از مردم، برای عقل حاصل می‌شود و یقینی بودن آنها از این حیث است که اتفاق تعداد زیادی از انسانها، بر یک خبر نمی‌تواند دروغ باشد مانند، "مکه موجود است"

البته قضایای ششگانه فوق، در بداهت و یقین به یک شکل و در مرتبه واجد نیستند چه اینکه اولیات و وجدانیات را بدیهیات اولی و مابقی را بدیهیات ثانوی نیز گفته‌اند.^۳ در

منطق کلاسیک ادعا شده است که بدیهیات ثانویه، به نحوی به بدیهیات اولیه بر می‌گردند، گرچه از چگونگی و کیفیت ارجاع آنها سخن به میان نیامده است. آنچه مسلم است این است که بدیهیات ثانویه به نحو استنتاجی به بدیهیات اولیه قابل ارجاع نمی‌باشد نهایت اینکه وجه مشترک تمام این قضایا بنا بر منطق ارسطویی یقینی بودن آنهاست.

مراد از یقین برهانی چیست؟

در نظر ابن سینا مقدماتی یقینی هستند که مفاد آنها تغییر ناپذیر بوده و تصدیق و قبول آنها واجب و ضروری باشد.

به عبارتی اگر مفاد قضیه‌ای ممکن‌التغییر باشد یقینی نخواهد بود.

"لما كانت مقدمات البرهان تفيد العلم الذي لا يتغير ولا يمكن ان يكون معلوم ذلك العلم بحال اخرى غير ما علم به، يجب ان تكون مقدمات البرهان ايضا غير ممكنة التغيير عما هي عليه وهذا المعنى احد المعاني التي تسمى ضرورية"^۴
 علامه طوسی در اساس الاقتباس چنین گفته‌اند:

"و یقینی چنانکه گفتیم اعتقادی بود جازم مطابق."^۵

توضیح مطلب:

در قضیه "الف ب است" دو نسبت میان الف و ب می‌توان تصور نمود یکی نسبت ایجاب (الف ب است) و دیگری نسبت سلب (الف ب نیست)

در هر دو مورد نسبت بین الف و ب می‌تواند ضروری باشد یا ممکن، دائم باشد یا غیر دائم. گفتیم که قضیه یقینی آن است که غیر قابل تغییر باشد بدین معنا که هرگونه که هست (موجب یا سالبه، ممکنه یا ضروریه، دائمی یا غیر دائمی) تصدیق و قبول آن واجب و حتمی باشد و طرف مخالف آن متصور نبوده یعنی ممتنع باشد.

بنابراین اگر طرف موافق و ظاهر قضیه ضرورت است، امکان آن ممتنع باشد. و اگر دوام است، لا دوام آن ممتنع باشد.

ابن سینا در کتاب اشارات و تنبیهات بصراحت متذکر این معنا شده است و قضیه یقینی

را عبارت از قضیه‌ای می‌داند که قبول و تصدیق آن واجب است. می‌توان نتیجه گرفت که قضیه یقینی آن است که تصدیق و قبول آن ضروری باشد نه اینکه در نفس الامر ضرورت داشته باشد. بنابر تعریف مزبور قضیه ممکنه‌ای که همیشه در حد امکان باشد و امکان آن تغییر ناپذیر بود یعنی خلاف آن متصور نباشد، یقینی خواهد بود.

خواجه نصیر در شرح کلام ابن سینا می‌گوید:

"اما القیاسات البرهانیة فهی القضا یا الواجب قبولها و هی التی یکون التصدیق بها ضروریا سواء کانت فی انفسها، فان کانت الضروریة فی انفسها کانت نتائجها ضروریة بحسب الامرین جمیعا و ان کانت ممکنة فی انفسها کانت نتائجها ممکنة فی انفسها ضروریة القبول"^۶

حاصل کلام این که: قضیه یقینی را می‌توان به عنوان قضیه‌ای دانست که طرف موافق و ظاهر آن هرگونه باشد (موجب یا سالبه، ممکنه یا ضروریه، دائمیه یا غیر دائمیه) طرف مخالف آن متصور نباشد، و به تعبیر دقیقتر طرف مخالفش ممتنع باشد، بدین معنا که مفاد قضیه هر چه باشد غیر ممکن تغییر باشد و اگر مفاد قضیه‌ای قابل تغییر باشد از حیظه یقینیات خارج است.

بنابراین اگر طرف موافق دوام داشت، ممتنع باشد که این دوام به لادوام مبدل شود و یا اگر ضرورت داشت محال و ممتنع باشد که به امکان تغییر کند یعنی هرگونه باشد همان گونه بماند.

خواجه نصیرالدین طوسی در اساس الاقتباس همین تعبیر را از یقین برهانی ارائه داده است:

"برهان" قیاسی بود مؤلف از یقینیات تا نتیجه یقینی از او لازم آید بالذات و باضطرار چه لازم از مقدمات یقینی که مؤلف باشد به تالیفی یقینی بالذات و باضطرار هم یقینی بود" و یقینی چنانکه گفتیم اعتقادی بود جازم مطابق، و اعتقاد جازم مرکب بود از تصدیقی مقارن تصدیق دیگر بامتناع نقیض تصدیق اول، و تصدیق اول که حکم باشد به ثبوت یا انتفاء محمول، موضوعی را، ضروری و غیر ضروری و دائم و غیر دائم تواند

بود، بحسب اصناف جهات مذکور و تصدیق دوم که حکم است آنکه تصدیق اول بر آن وجه که هست ضروری الثبوت است، باشد که بضرورت باشد. یعنی ضروری بود که آن حکم چنان داند و باشد که به ضرورت باشد. پس اگر بضرورت باشد لامحاله تصدیق اول مطابق وجود باشد و آن تصدیق به این اعتبار یقینی بود. و اگر نه بضرورت باشد تصدیق اول هر چند آنکه مقارن حکم است بامتناع نقیضش جازم باشد. اما یقینی نبود، چه این مقارنت واجب نیست فی نفس الامر پس تصدیقی است ضروری یا غیر ضروری، مقارن تصدیقی دیگر بآنکه وقوع تصدیق اول بر آن وجه که هست ضروری است مقارنتی ضروری و هر چه ضروری بود دائم بود، پس تصدیق دوم در آنچه یقین باشد دائم بود^۷ با این بیان که از یقین ارائه دادیم می توان نتیجه گرفت وصف یقین، وصفی عینی (= ابژکتیو) می باشد نه وصفی ذهنی (= سوژکتیو) یعنی وصف یقینی به خود قضیه بر می گردد نه اینکه بگمان و باور افراد وابسته باشد، چه اینکه در این صورت بسیاری از خرافات و باطیلی که مورد باور افراد است از جمله یقینیات باشد در صورتی که چنین نیست چون قابل تغییر است. به عبارت دیگر می توان گفت وصف یقینی در اینجا مقید به وصف "صادق بودن" و "یا" حق بودن نیز می باشد تا شامل یقینیات شخصی نباشد. زیرا چیزی که فقط مورد باور و یقین شخص واحد و یا اشخاص معدودی باشد، صدق کلی نخواهد داشت.

شرایط مقدمات برهان

منطقیان برای مقدمات برهان پنج شرط اساسی بر شمرده اند بگونه ای که اگر قضیه ای حتی یکی از شروط را فاقد باشد از درجه یقین ساقط است و این صلاحیت را که در مقدمه برهان و استدلال بکار رود، نخواهد داشت.

در کتاب برهان شفا بگونه بسیار مستوفی از این شروط سخن بمیان آمده است و اکنون بیان و توضیح شروط پنج گانه:

۱- ضرورت

ابن سینا در مقام توضیح شروط مزبور، نخست اقسام ضرورت را به ترتیب زیر بر می‌شمارد و پس از توضیح هر یک ضرورت بشرط محمول را در اینجا خارج می‌داند چه اینکه ضرورت بشرط محمول شامل قضایای ممکنه و کاذب نیز می‌تواند باشد.

الف - ضرورت اولیه (الله تعالی موجود بالضرورية الازلیة)

ب - ضرورت ذاتیه (کل انسان حیوان بالضرورة)

ج - ضرورت وصفیه (کل ابیض فهو بالضرورة ذولون مفرق للبصر)

د - ضرورت بشرط محمول (کل انسان فانه بالضرورة قاعد مادام قاعدا)

هـ ضرورت وقتی (القمر ینکسف بالضرورة فی وقت الحیلولة)

همانگونه که از پیش گفتیم مقدمه برهان می‌تواند یقینی باشد در حالی که از حیث جهت ممکنه یا دائمه باشد و این هیچگونه تنافی و تنافر با ضرورت در اینجا ندارد. چون در اینجا ضرورت، بحسب صدق است که سرانجام به یکی از اقسام ضرورت در

باب موجهات بر می‌گردد گرچه خود یکی از اقسام آن نیست.^۸

ضرورت در باب موجهات، مقابل امکان ذاتی است بخلاف ضرورت در باب برهان که مقابل احتمال قرار دارد.

ضرورت در باب موجهات در واقع و نفس الامر، وصف قضیه است ولی ضرورت در باب برهان وصف قضیه در وعاء ذهن است بدین معنا که قبول و تصدیق آن حتمی و ضروری است.

توضیح مطلب اینکه قضایای ممکنه یا دائمه وقتی می‌تواند صلاحیت مقدمه برهان را داشته باشد که متصف به ضرورت گردد مثلاً وقتی می‌گوییم "الانسان موجود بالامکان" چون نفس نسبت میان ماهیت انسان و امکان، ضروری است کفایت می‌کند و می‌تواند مقدمه برهان قرار گیرد.

یعنی گرچه نسبت میان ماهیت انسان و وجود، امکان است ولی نفس این نسبت غیر قابل تغییر است بدین معنا که حمل وجود بر انسان به نحو امکانی، ضروری و حتمی است و ممتنع است که نسبت وجود برای انسان امکانی نباشد.

به همین جهت در اینجا می‌توان جهت امکان را جزء محمول قرار داد و کل قضیه را متصف به ضرورت ساخت. بدین صورت که "الانسان ممکن الوجود بالضرورة" شیخ شهاب الدین سهروردی از همین طریق همه اقسام موجهات را در باب قضایا به یک قضیه موجهه برگردانده است و آن را "قضیه بتانه" نام نهاده است سهروردی با این بیان بحث طویل و عریض موجهات را خیلی موجز و خلاصه نموده است.

وی بر این اعتقاد است که جهت اصلی یک قضیه به حکم عقل جز ضرورت یا امکان یا امتناع چیز دیگری نمی‌تواند باشد، در این صورت اگر وجوب یا امکان یا امتناع از جنبه جهت بودن خارج شده و جزء محمول گردد آنچه به عنوان جهت قضایا می‌توان در نظر گرفت چیزی جز ضرورت نیست. فی المثل وقتی گفته می‌شود "انسان کاتب است بالامکان، صفت کتابت برای انسان یک امر ممکن می‌باشد ولی اگر امکان را جزء محمول قرار دهیم بدین صورت که الانسان ممکن الكتابة جهت تغییر یافته و امکان کتابت برای انسان بعنوان یک محمول در نظر گرفته می‌شود و البته امکان کتابت برای انسان یک امر ضروری بشمار می‌آید. یعنی الانسان ممکن الكتابة بالضرورة در مورد جهت وجوب و امتناع نیز وضع بر همین منوال است.

عین بیان سهروردی در حکمة الاشراف و منطق تلویحات چنین است.

"لما كان الممكن امكانه ضرورياً والمتنع امتناعه ضرورياً والواجب وجوبه ايضاً كذلك فالأولى جعل الجهات من الوجوب وقسميه اجزاء للمحمولات حتى تصير القضية على جميع الاحوال ضرورية. كما تقول كل انسان بالضرورة هو ممكن ان يكون كاتباً او يجب ان يكون حيواناً او يمتنع ان يكون حجراً، فهذه هي الضرورة البتانه. فانا اذا طلبنا في العلوم امكان شئى او امتناعه فهو جزء مطلوبنا ولا يمكننا ان نحكم حكماً جازماً بته الا بما نعلم بالضرورة كذا فلا نورد من القضايا الا البتانه....."⁹

بنابراین ضرورت در اینجا مقابل امکان ذاتی نیست بلکه قابل جمع با امکان ذاتی است و این است سرّ اینکه یک قضیه می‌تواند در عین اینکه از حیث جهت ممکنه است، یقینی بوده و ضرورت در صدق داشته باشد.

صدر المتألهین به صراحت تمام بدین مطلب اشاره دارد.

"و ما نقل من المعلم الاول" ان مقدمات البراهین کنتائجها ضروریة لیس معنی الضرورة كما توهم قوم ما يقابله الممكنة بل معناها الیقینیة الواجب قبولها ضروریة كانت او ممكنة^{۱۰} علامه طباطبائی نیز در حاشیه اسفار چنین گفته‌اند:

"و المقدمة الیقینیة يجب ان تكون ضروریة ای فی الصدق، و ان كانت ممكنة بحسب الجهة... ۱۱ و ۱۲"

۲- کلیت

وصف دوم قضایا یقینی "کلی بودن" آنهاست. کلی در باب برهان، اخص از کلی در باب باری ارمیناس است، چه اینکه کلی در باب برهان، مقابل شخصی است نه مقابل جزئی.

در باب باری ارمیناس کلی (به عنوان سور قضیه) آن است که محمول تک تک افراد را در بر بگیرد ولی در باب برهان لازم است بر همه اشخاص خود در تمام ازمنه، بطور حمل اولی و بدون واسطه حمل شود.

"و قد كان المقول على الكل في كتاب القياس مقولا على كل واحد و ان لم يكن في كل زمان و كان المقول على الكل في كتاب البرهان، مقولا على كل واحد و في كل زمان يكون فيه الموضوع بالشرط المذكور....."^{۱۳}

خواجه طوسی در بیان فرق کلی باری ارمیناس و کلی باب برهان به صراحت سه شرط کلی باب برهان را بر می‌شمارد.

"در باری ارمیناس گفته‌ایم: قضیه کلی آن بود که محمولش یک یک شخص را از اشخاص موضوع متناول بود و در این موضع می‌گوییم، دو شرط دیگر باید اعتبار کرد تا حکم کلی بود، یکی آنکه همه زمانها وجود موضوع متناول بود و دیگر آنکه اولی بود و کلی مستجمع این سه شرط باشد.^{۱۴}

نکته قابل تأمل این است که در نزد ابن سینا و خواجه نصیر، دو شرط ضرورت و کلیت صرفاً در مواردی لازم است که ما به دنبال نتیجه ضروری و کلی باشیم این سخن بدین معناست که لازم نیست یقینی همیشه ضروری و کلی باشد یعنی می‌شود قضیه‌ای

یقینی باشد در حالی که ضروری و کلی نباشد به خلاف وصف ذاتیت و اولیت که در ادامه سخن خواهد آمد.

"اما ذاتیت محمول وجه مناسب مذکور باشد و در همه مقدمات واجب بود که رعایت کنند و باقی شرایط خاص بود به آنچه مطلب در وی کلی و ضروری باشد.^{۱۵} سوالی که در اینجا مطرح است این است که چگونه می شود قضیه ای یقینی باشد در حالی که ضروری و کلی نباشد مگر مراد از یقینی در قضایای یقینی این نبود که خلاف آن متصور نباشد و مفاد آن ثابت و غیر ممکن التغییر باشد. در نزد استاد علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) ضرورت و کلیت نیز از اوصاف لازم و لاینفک قضیه یقینی می باشد:

"والمقدمة اليقينية يجب ان تكون ضرورية اي في الصدق وان كانت ممكنة بحسب الجهة والألم يمتنع الطرف المخالف فلم يحصل يقين وهذا خلف.... وان تكون كلية اي في الصدق بحسب الاحوال والاكذب في بعضها فلم يمتنع الطرف المخالف فلم يحصل وهذا خلف."^{۱۶}

۳- ذاتیت:

یکی دیگر از اوصاف و شرایط لازم و ضروری یقینیات، ذاتی بودن محمول نسبت به موضوع است؛ بدون وصف ذاتیت ضرورت نیز حاصل نمی افتد. "مقدمة البرهان يجب ان يكون محمولها ذاتيا لموضوعها."^{۱۷}

ذاتی در اینجا عامتر از ذاتی باب ایساغوجی است چه اینکه در باب ایساغوجی محمولات ذاتی همان جنس و فصل و خود ماهیت است و در این موضوع محمول ذاتی، عبارت از محمولی است که یا در حد موضوع علم ماخوذ است و یا موضوع یا یکی از مقومات آن در حد آن اخذ شده است به گونه ای که از وضع موضوع، وضع

محمول لازم آید.*

۴- اولیت:

محمولات قضایای یقینی علاوه بر ذاتی بودن باید اولی نیز باشند بدین معنا که اطلاق آن محمول بر موضوع با وساطت امراعم دیگری نباشد. در قضیه "انسان حساس است" حساس بودن بواسطه امراعم که حیوان باشد بر انسان حمل شده لذا اولی نیست.

علامه حلی در جوهر النضید چنین گفته است:

"و خامسها ان تكون مناسبة للنتائج بمعنى ان تكون ذاتية اولية

و نعی بالا ولی ما یحمل لا بواسطه امراعم. کالحساس علی الانسان،

فان المحمول بحسب الاعم لا یكون اولیا و انما شرطنا ذلك لان الغریب

لا یفید الیقین بما لا یناسبه لعدم العلاقة الطبیعیة بینها." ۱۸

البته همانگونه که متذکر شدم مقدمه یقینی لازم است که محمولش اولی باشد بدین معنا که با واسطه اعم بر موضوع حمل نشود نه اینکه خود مقدمه اولی باشد و بین این دو فرق زیادی است کما اینکه ابن سینا در شفا متذکر آن شده است.

"و اعلم انه فرق بین ان یقال ، مقدمة اولیة، و بین این یقال ، مقدمة محمولها اولی ، لان المقدمة الاولیة هی التي لا تحتاج ان یكون موضوعها و محمولها واسطه فی التصدیق و

اما الذی نحن فیه فکثیر اما یحتاج الی وسائط." ۱۹

۵- دوام

پنجمین شرط از شروط مقدمات یقینی، دوام است که البته ذکر و وصف ضرورت ما را از بیان جداگانه وصف دوام بی نیاز و مستغنی می سازد ولی در بعض کتب منطقی از

*- برای توضیح بیشتر ر.ک. به مقاله «ملاک تمایز علوم برهانی از علوم غیر برهانی» بقلم نگارنده،

مجله معرفت - شماره ۱۲ - سال ۱۳۷۴.

جهت تاکید، شرط دوام نیز جداگانه ذکر شده است. علت اینکه وصف ضرورت تامین کننده دوام نیز هست این است که هر ضرورتی دوام را به همراه دارد ولی عکس آن صادق نیست چه اینکه هر دوامی ضرورت ندارد، دوام در مقابل اتفاق قرار دارد.

در باب موجهات نیز ضرورت مشتمل بر دوام است ولی اینچنین نیست که دوام مشتمل بر ضرورت باشد. رابطه ضرورت و دوام عموم و خصوص مطلق است.

تا اینجا برهان به عنوان تنها روش تحقیق در فلسفه از دیدگاه قدمای منطقیین مورد بررسی قرار گرفت و عصاره کلام عبارت بود از اینکه روش تحقیق در فلسفه برهان است و برهان قیاسی است که علاوه بر اینکه باید صورتش منطقیاً معتبر باشد، مقدمات و نتیجه آن نیز باید یقینی الصدق باشد.

آنچه در قالب چنین برهانی قرار گیرد "فلسفه" و آنچه در قالب چنین برهانی نتواند قرار گیرد از حیطة فلسفه خارج خواهد بود.

نکته قابل تأمل اینست که با رعایت تمام شروط برهان، در چه مواردی می توانیم مدعی باشیم که برهان اقامه نموده ایم و آیا اگر دو وصف ضرورت و کلیت را در تمام مقدمات برهان لازم بدانیم در اینصورت آیا جز "اولیات" را می توانیم در مقدمات برهان قرار دهیم؟ و بدین صورت در موارد اندکی خواهیم توانست اقامه برهان کنیم و اگر بپذیریم که براهینی داشته باشیم بدون دو وصف ضرورت و کلیت^{۲۰ و ۲۱}، که در این صورت بالتبع نتیجه نیز غیر ضروری و غیر کلی خواهد بود، لازم است در تعریفی که از برهان اقامه شده تجدید نظر گردد و به عبارتی توسعه در معنای برهان بوجود آید. اگر وجه دوم را بپذیریم، چه بسا که بتوانیم در علوم اعتباری نیز مدعی اقامه برهان باشیم منوط به اینکه در تعریف ارائه شده از برهان تجدید نظر نمائیم و اما اینکه آیا به چنین مواردی می توان نام "برهان" اطلاق نمود جای تأمل و دقت نظر بسیار دارد که شایسته بحث و بررسی است.

آنچه از متون منطقی استفاده می شود این است که برهان عبارتست از دو یا چند مقدمه یقینی که بالاضطرار نتیجه یقینی از آن متولد شود. حال سخن بر سر این است که آیا

تمام مواردی که در فلسفه به عنوان برهان از آن یاد شده شروط لازم را دارد یا خیر؟ به نظر می رسد در بسیاری از موارد شرائط برهان رعایت نشده است^{۲۲}. بحث و استقصاء این موارد^{۲۳} مجال دیگری می طلبد که در حیطه این مقاله نیست.

محمد بید هندی

عضو هیات علمی گروه الهیات

پی نوشت ها:

- ۱- خواجه نصیر طوسی - اساس الاقتباس ص ۳۶۰ - (انتشارات دانشگاه تهران. چاپ چهارم - ۱۳۶۷)
- ۲- قطب الدین شیرازی - درة التاج ص ۴۴۵ - تصحیح سید محمد مشکوة - (انتشارات حکمت - ۱۳۶۵)
- ۳- حقیقت این است که همه این قضایا بدیهی نیستند و تنها دو دسته از قضایای ششگانه را می توان بدیهی به معنای واقعی دانست یکی بدیهیات اولیه و دیگری وجدانیات که انعکاس ذهنی علوم حضوری می باشند و حدسیات و فطریات قریب به بدیهی هستند و اما سایر قضایا را باید از قضایای نظری و محتاج به برهان تلقی کرد. ر. ک. آموزش فلسفه ج ۱، ص ۲۱۰ - (تألیف استاد محمد تقی مصباح یزدی - انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی - چاپ سوم - ۱۳۶۸)
- ۴- ابن سینا - برهان شفا، ص ۱۲۰ - (انتشارات کتابخانه آیه... مرعشی نجفی - قم - ۱۴۰۴ ق)
- ۵- اساس الاقتباس ص ۳۶۰
- ۶- ابن سینا - الاشارات و التنیها ج ۱، ص ۲۸۹ - (انتشارات دفتر نشر کتاب ۱۴۰۳ ق)
- ۷- اساس الاقتباس ص ۳۶۰
- ۸- ابن سینا - الشفا ص ۱۲۱
- ۹- شیخ شهاب الدین سهرودی - حکمة الاشراق، ص ۸۴ - (جلد دوم مجموعه